فهرست

[مقدمه 2](#_Toc121762718)

[روایت حسین بن علوان 2](#_Toc121762719)

[بحث سندی 2](#_Toc121762720)

[جهت اول 3](#_Toc121762721)

[جهت دوم 4](#_Toc121762722)

بسم‌الله الرحمن الرحیم

# موضوع: فقه / نکاح

# مقدمه

عرض شد چنانچه کسی در مقام اول قائل شد به اینکه ادله دارای اطلاق نیست نسبت به همه اعضا و جوارح طبعاً در جواز نظر به محارم محدودیتی از قبیل قول سه و چهار قائل می‌شود چون از ابتدا اقتضای اطلاقی را نپذیرفته است با تفاوت‌هایی که بین اقوال است اما اگر کسی قائل به اطلاق شد در مقام اول و مقتضی برای شمول ادله نسبت به همه اعضا ما عدی العورتین را تام دانست نوبت می‌رسد به مقام دوم که مرحوم آقای خویی از همین قبیل‌اند که آیه اطلاق دارد در مقام دوم سخن از این به میان می‌آید که آیا مقید یا مفسری داریم که این دایره را تحدید کند و محدوده جواز نظر را از کل اعضا ماعدا العورتین محدودتر کند یا نه؟ آقای خویی می‌فرماید بله داریم. اولین دلیل روایت حسین بن عنوان از قرب الاسناد بود که ادعا شده که این دلیل مفسر و حاکم و مقید است حتی اگر آیه ارتکاز و ادله تجویز تغسیل محارم اطلاق هم داشته باشد قطعاً اطلاقات و مصب اطلاقات ما عدی العورتین است هرچند دلیل اطلاق داشته باشد مصب دلیل عبارت است ازنظر به محارم ماعدا العورتین و ماعدا العورتین مأخوذ در دلیل است چه با نام لفظی چه با ارتکازات ذهنی. اینجا البته لفظاً در هیچ‌کدام نیست ولی ارتکازات متشرعه کاملاً آن را مقید کرده است به ماعدا العورتین و اینکه عورت در خبر حسین بن علوان تفسیر شده به العورة ما بین السرة و الرکبة نتیجه این دو فرمایش آقای خویی است و آقای سیستانی هم این را می‌فرمایند. این استدلال بود و مبنای آن این روایت است که در باب 44 ابواب نکاح عبید و اماء وسائل وارد شده است و در روایت شماره هفت آمده است:

# روایت حسین بن علوان

وَ عَنْهُ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُلْوَانَ، عَنْ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا زَوَّجَ‏ الرَّجُلُ‏ أَمَتَهُ‏ فَلَا يَنْظُرَنَّ إِلَى عَوْرَتِهَا وَ الْعَوْرَةُ مَا بَيْنَ السُّرَّةِ وَ الرُّكْبَةِ».[[1]](#footnote-1)

البته اگر کسی این تفسیر که مرحوم آقی خویی ملتزم شدند و آن را مفسر و حاکم گرفته‌اند نسبت به عورت در هرجایی عورت موضوع حکمی قرار بگیرد معنا این است الا اینکه قرینه دیگری پیدا شود راجع به این قرینه مداقه ای خواهیم داشت.

برای بررسی استدلال به روایت در دو مقام باید بحث کرد مقام اول مقام سند است و مقام دوم مقام دلالت است

## بحث سندی

دو جهت اینجا وجود دارد که محل بحث قرار گرفته است

### جهت اول

که جهت اول قصه قرب الاسناد است که عرض کردیم در مدتی نزدیک بحث قرب الاسناد را بحث کردیم و اقوال و آرائی که راجع به آن آمده است بررسی شد و حاصل آن این است که قرب الاسناد واقعی که داشتیم و عبدالله بن جعفر حمیری بوده است و اثبات آن بعید نیست که قرب الاسناد واقعی نفس الامری وجود داشته و سند شیخ به آن سند تامی است ولی از آن نشانی نیست تا زمانی که مرحوم علامه مجلسی می‌گوید من قرب الاسناد را پیدا کردم و کتاب خوبی است و از آن نقل می‌کند و قرب الاسناد که امروز در دست ما همان است که علامه مجلسی یا حتی ابن ادریس حلی به دست ما رسیده است و اعتبار این قرب الاسناد و ذو هویت آن با قرب الاسناد اصلی که شیخ داشته است محل تردید است بنابراین سخن این است که یک قرب الاسناد واقعی وجود داشته برای عبدالله بن جعفر حمیری که فرزندش هم از او نقل کرده است که خود عبدالله جعفر حمیری از رجال بزرگ است و در زمان شیخ در دست شیخ بوده است و شیخ هم به آن سند دارد و درست است الآن اگر ثابت شود این قرب الاسناد همان است که در دست شیخ بوده است درست است و هم سند دارد و هم اعتبار دارد اما در چند قرن بعد چگونه این قرب الاسناد به دست ابن ادریس یا علامه مجلسی رسیده است این اتصال باید درست شود و ازنظر ما این اتصال محرز نشد یا باید بگوییم از اشتهار بالایی برخوردار بوده است و تعدد نسخی داشته است که معلوم شود این همان است که در دست شیخ بوده است یا اینکه به نحو سلسله سند ابن ادریس یا علامه مجلسی بفرمایند که من به این سند این کتاب را نقل می‌کنم، مابین الدفتین را من از آن گرفتم و او از او نقل می‌کند و هکذا تا به آن زمان برسد ولی اینها محل تردید است چون ظاهراً علامه مجلسی می‌فرماید من داشتم در بازار می‌رفتم که این کتاب به دستم رسید. البته در زمان خودش اشتهار داشته است و کتاب مهمی است ولی اشتهار آن محل تردید است و سندی هم وجود ندارد و تلاش‌هایی شده است که این‌همانی را درست کنند و قرینه هم نیست و شاید فی‌الجمله تأیید کند که این همان است اما درعین‌حال اعتماد بر این کتاب به‌عنوان یک دلیل مستقلی دشوار نیست و بعضی آقایان هم در بعضی مقالات نقل کردند که مرحوم آقای بروجردی نقل کردند که ما به قرب الاسناد استناد می‌کنیم مؤیدا نه دلیلاً و هر چه که ضعیف هم باشد می‌تواند مؤید باشد و البته مؤید خوبی هم شاید باشد بالاخره قرب الاسناد کتاب مهمی و سه تا هم که باشد و جمع این‌ها داستان دیگری است.

سؤال: ...

جواب: چیزی از ایشان بیش از این ندیدم

ازاین‌جهت این فرماید آقای بروجردی فرمایش خوبی است ولی امری است که بین خیلی از کتب ضعاف امر مشترکی است و در اخبار ضعاف هم این جاری است ولی چون مراتب و مقول به تشکیک است البته قرب الاسناد حضانت بالایی دارد اخیراً هم چاپ شده است. این بحث اول در این روایت بود که همین کافی است که مقداری پایه بحث را سست کند.

سؤال: ابن ادریس که فاصله زیادی نداشته است.

جواب:جهتی که کمی کار را محکم می‌کند همین است ولی مشکل این است که اینکه دست ماست آن است که از علامه مجلسی رسیده است و اینکه این همان باشد مشکل دیگری وجود دارد پس جهت سندی روایت قصه قرب الاسناد وجود دارد و فیه کلام.

سؤال: ...

جواب: بله همگی از نسخه محمد بن ادریس گرفته‌اند که در آن هم باز کلام است از کجا معلوم است که این نسخه همان است.

این جهت اول در بررسی سندی بود

### جهت دوم

این هم باز معرکه آراء است که بحث حسین بن علوان است که دو قطعه رجالی و فراز رجالی از نجاشی و مرحوم علامه است در رجال نجاشی و رجال علامه که محل استشهاد قرار گرفته است. ما راجع به حسین بن علوان قائل به تکافؤ قرائن و شواهد هستیم اینکه کسی بگوید این یا آن استظهار کند که حتماً استفاده توثیق کند یا استفاده توثیق نمی‌شود درست نیست و هر دو هم شواهد و قرائنی دارد. دو کلام از نجاشی و علامه از ابن عقبه درباره حسین بن علوان داریم قبل اینکه این را عرض کنیم اشاره کردیم که حسین بن علوان قریب به صد روایت دارد و استقصا تامی است ولی بعضی روایاتش هم مهم است و اگر توثیق شود تأثیری دارد و در عهد مالک اشتر هم هست و ما به دلیل آن خیلی تلاش کردیم که توثیق آن را درست کنیم و وقتی به آن فکر می‌کنم میل به توثیق او داریم. تقریباً هم ‌عهد مالک اشتر وابسته به حسین بن علوان است و همگی را توثیق کردیم و حسین بن علوان موردتردید قرار گرفته است و خالی از اهمیت نیست و در دوره ما مرحوم مامقانی و مرحوم زنجانی این را قبول ندارند و مرحوم آقای خویی ایشان را قبول دارد.

#### کلام نجاشی

دو فراز این است که مرحوم نجاشی می‌فرماید کوفیٌ عامیٌ و أخهُ الحسن یکنا ابا محمد ثقة رویا عن اباعبدالله و لیس للحسن کتابٌ و الحسن اخص بنا و اولی روی الحسین عن هشام بن عروه

#### تفسیر اول: توثیق حسین

این کلامی است که دو تفسیر راجع به آن هست تفسیر اول دلالت کلام بر توثیق حسین و حتی حسن دارد و تفسیر دوم این است که در این کلام توثیقی نسبت به حسین بن علوان نیست و توثیق حسن است. تفسیر اول که می‌گوید این توثیق و مربوط به حسین است گرچه به دنبال آن حسن هم توثیق می‌شود و این مستند به این نکات است که کوفیٌ عامیٌ و أخهُ الحسن یکنا ابا محمد ثقة راجع به حسین بن علوان است و این کلام برای او است و حسن بن علوان مطرح نشده است علتش این است که مرحوم نجاشی صاحبان کتب را ذکر می‌کند الا موارد اندک این دو برادر یکی‌شان کتاب داشته است و مطرح شده است در نجاشی و حسن کتاب نداشته است و مطرح نشده است و می‌فرماید و لیس للحسن کتاب و در نجاشی اسم حسن را نمی‌بینید. شواهدی که برای تفسیر اول این است که گفته می‌شود که ثقة به حسین بن علوان برمی‌گردد و شاهد آن هم که آقای خویی خیلی روی آن تأکید دارند این است که این خبر علی علی‌رغم فاصله‌ای که دارد با حسین بن علوان و جمله معترضه‌ای آمده است و أخهُ الحسن یکنا ابا محمد بعد برمی‌گردد به اصلی چون آن محور و کانون بحث است. می‌فرماید حسین بن علوان کلبی کوفیٌ عامیٌ و أخهُ الحسن یکنا ابا محمد، این و أخهُ الحسن یکنا ابا محمد در پرانتز است بعد می‌گوید ثقة در ادامه کوفیٌ است چون او کانون بحث است. و خیلی بعید است که راجع به او چیزی نگوید و راجع به برادرش بگوید و گفته شده است که در نجاشی هم مواردی از این قبیل داریم که جمله‌های معترضه‌ای وجود دار دو بعدازآن اخبار از شخصی که محل بحث اصلی است بیان می‌شود.

سؤال: این یکنا ، برای حسن است یا حسین؟

جواب: من خیلی گشتم ولی پیدا نکردم اگر می‌فهمیدیم که این یکنا ابا محمد برای حسین است خیلی راه را باز می‌کرد ولی راه بسته است و ظاهرش حسن است.

سؤال: حسن روایت دارد؟

جواب: بله

سؤال:...

جواب: ظاهر این است که وقتی نامی مطرح می‌شود اخبارات مربوط به اوست.

شاهد ایشان این است که ثقة برای حسین است

سؤال: شاید معترضه نباشد و أخهُ الحسن یکنا ابا محمد مربوط به حسین است

جواب: معترضه به معنای نسبی است یعنی برادری او از احوال حسین است.

سؤال: حسن معروف‌تر بوده است و بگوید این همان است که می‌شناسید.

جواب: معترضه علی الاطلاق نیست که بی‌ربط باشد بلکه معترضه با ربط است ولی درعین‌حال چون شخصیت رجالی جدایی است میگوییم معترضه است بحث رجالی است.

سؤال: در مورد کسی که محور کلام است صحبت نمی‌کند و در مورد کس دیگری صحبت می‌کند؟

جواب: بله این همان است.

بعد می‌فرماید و الحسن اخص بنا این هم محل استشهاد است با دو مقدمه:

1-بگوییم که اخص بنا و اولی به نحو کنایی مفید وثاقت هم هست چون جمله دو معنا دارد یکی اینکه اخص بنا و اولی ازلحاظ اعتقادی و معاشرتی او به ما نزدیک‌تر است به شیعه نزدیک‌تر است اگر این باشد ربطی به بحث ما ندارد چون می‌گوید بحث اعتقادی او نزدیک ما است احتمال دیگر اگر بپذیریم می‌شود با آن استشهاد کرد این است که اخص بنا و اولی به‌خصوص بعدازاینکه گفته است ثقة و اگر بگوییم ثقة منظور حسن است بعد می‌گوییم اخص بنا و اولی حسن است یعنی حسن وضعش نزدیک بودن ما و اعتماد ما به او بالاتر است و در این صورت راه برای استشهاد دوم کلام مرحوم نجاشی باز می‌شود پس استشهاد اخص بنا و اولی متوقف بر این است که این فقط مباحث اعتقادی یا ارتباطی را نمی‌گوید بلکه به اشاره کنایه‌ای می‌گوید وثاقت او بالاتر است گویا اوثق را هم می‌گوید همان‌که در کلام ابن عقبه هم هست.

2-مقدمه دوم را هم بپذیریم که وقتی می‌گوید اوثق و اخص است یعنی هردو وصف مشترک را داشته‌اند ولی یکی بیشتر داشته است.

سؤال: ثقه را به حسین نزنیم؟

جواب: بله اگر ثقة را به حسین بزنیم که این مؤکد مشود ولی اگر به حسن بزنیم و بعد ادامه می‌دهد که حسن اخص بنا و اولی یعنی اوثقٌ در ضمن آن یک اوثق دارد و دوم اینکه اوثق یکی نسبت به دیگری یعنی هردو وثاقت را دارند ولی یکی مرتبه بالاتری دارد و حسین مه بهره‌مند می‌شود از وثاقت ولی آن کمی بالاتر است. این دو مقدمه را اگر بپذیریم جمله دوم هم دلیلی بر گفته آقای خویی است ولی خود آقای خویی روی این تکیه‌ای نکرده‌اند.

کلام آقای خویی این است: و ما ذکره ظاهر فی أنّ الحسن کان ایضا عامیاً ، و تعبیر ایشان جدی است، و استفادَ بعضهم توثیقَ فی کلامه راجعٌ الی حسن ، و این احتمال بعدی است که بحث می‌کنیم، ولکنه فاسد و لتوثیق راجعٌ الی الحسین فإنه مترجح و جملة اخوه حسن یکنا ابا محمد جملةٌ معترضه و قد تکرر ذلک کلام نجاشی فی عدةِ موارد، این هم شاهدی است که به آن اشاره شد، منها فی ترجمة محمد بن احمد بن ابی عبدالله أبی الثلج ،که در آنجا چنین چیزی دارد، نعم یستفادُ توثیق الحسن من قوله اخص بنا و اولی، از این استفاده می‌شود منتها ایشان ادامه ندادند که ایشان می‌توانست ادامه دهد و از همین الحسن اخص بنا و اولی استفاده می‌شود برای توثیق حسین منتها با دو مقدمه یکی اینکه اخص و اولی حاوی توثیق هم هست و یکی اینکه استفاده افعل و ادوات تفضیل مفید این است که هردو در وصف مشترک‌اند و حسین هم از وثاقت برخوردار می‌شود.

سؤال: اگر ثقة به حسن می‌خورد نباید دوباره حسن را می‌آورد.

جواب: این دلیلی نمی‌شود چون لیس للحسن هم دارد.

#### تفسیر دوم: توثیق حسن

نظر دوم این است که توثیق به حسین نمی‌خورد و به حسن می‌خورد دلایلی هم دارد.

سؤال: اگر صحبت سر حسن بود چرا گفته و حسن و نگفته و هو

جواب: بحث می‌کنیم.

پس نظریه اول این است که ثقه به حسین برمی‌گردد و الحسن اخذت بنا را هم طوری می‌توان تفسیر که با حسین سازگار باشد. اما نظریه دوم این است که از کلام نجاشی می‌توان توثیق حسن را استفاده کرد. مبنای نظریه دوم این است که کوفی عامی اخوه الحسن یکنی ابا محمد ثقه این ثقه خبری است که برمی‌گردد به مبتدایی که اقرب به آن باشد. ظاهر اولیه این است که اگر یک چیزی بتواند خبر مبتدای دو چیز باشد اولی این است که به مبتدای اخیر برگردد.

اگر گفته شود اولی که محور است اولی است باز هم باید گفت هر دو محور است. رویا عن ابی عبدالله و لیس للحسن کتاب. بافت کلام این است که هر دو را نجاشی بررسی می‌کند. زیرا حسن کتاب نداشته و ایشان هم صاحبان تألیف را ذکر می‌کرده اینجا فرصت کرده هر دو را بگوید. اینجا معترضه نیست.

گاهی کلام را معترضه کامل می‌گیرید و وسط کلامی که درباره حسین است اسم برادرش هم ذکر می‌شود اما سیاق کلام نجاشی چیزی بالاتر از این است. پس اولاً اقربیت ثقه به او ثانیاً اینکه معترضه بودن اینکه آقای خویی مطرح می‌کنند معترضه علی الاطلاق نیست زیرا کل این جمله که دیده شود گفته می‌شود نجاشی درباره هر دو سخن می‌گوید. پس به حسن برمی‌گردد.

به‌عبارت‌دیگر اگر معترضه بودن کاملاً متمرکز بود و معترضه کامل اثبات می‌شد می‌گفتیم به حسین برمی‌گردد و کلمه وسط کنار می‌رود. اما این‌طور نیست می‌گوید و لیس للحسن کتاب رویا عن ابی عبدالله الحسن اخص. بعد می‌گوید روی الحسین عن الاعمش. چهار پنج گزاره آمده که دو سه تا مربوط به حسین و دو سه مربوط به حسن است. پس معترضه بودن وجهی است که ثقه به مترجم اصلی برگردد سست می‌شود البته نظر مرحوم خویی هم نکته‌ای است اما از آن‌طرف هم کسی می‌گوید معترضه کاملاً نیست هر دو را بحث می‌کند ثقه هم به حسن نزدیک‌تر است.

سؤال: با توجه به اینکه نجاشی درصدد فهرست کردن اسماء مصنفین بوده غیر ثقه را بگوییم ابتدایی نبوده

جواب: در نکات آقای خویی چیز دیگری که هست این است که ممکن است ثقه مال حسین است به دلیل این شاهد که بعد می‌گوید و الحسن اخص بنا. هر دو را بررسی می‌کند راجع به او ثقه می‌گوید راجع به این می‌گوید حسن بهتر است. این وزن احتمال آقای خویی را بالاتر می‌برد. پس الحسن اخص بنا چون هر دو را بررسی می‌کند ثقه راجع به حسین گفته اخص بنا راجع به حسن گفته. اصلاً اینکه بگوییم او اخص است نشان می‌دهد راجع به حسین چیزی گفته. این نظر مرحوم خویی را بالا می‌برد. این نشان می‌دهد راجع به حسین هم چیزی گفته.

سؤال: اخص شاهد نمی‌شود که ثقه را به حسن بزنیم؟ چون ثقه است اخص هم هست؟

جواب: نه در این حد شاهد نیست.

سؤال: اخص بنا دو احتمال در آن بود شما یکی از این دو احتمال را تعیین نکردید.

جواب: هر دو شاهد و قرینه‌ای دارد

بیش از این هم قرینه می‌توان پیدا کرد. آنکه ما فکر می‌کنیم این است که سیره عقلایی که بخواهد استظهار شود قرائن دو طرف تکافؤ دارد. نمی‌توان مثل آقای زنجانی جازم شد که این قرینه به حسن می‌خورد یا مثل آقای خویی جازم شود که به حسین می‌خورد نمی‌توان یکی از این دو طرف را جازم شد.

سؤال: هیچ‌کدام قرینه بر یک طرف نداریم؟

جواب: نه چیزی ندیدم. یک چیز که مسئله را می‌تواند تغییر دهد این است که یکنی به ابا محمد اثبات شود کنیه حسین ابا محمد است. در این صورت احراز می‌شود ثقه به حسین برمی‌گردد.

سؤال: نظر آقای خویی خیلی اعتبار دارد. در رجال دنبال ثقه بودن یک نفر هستیم. عامی بوده است.

جواب: هر دو عامی‌اند

سؤال: نام حسن اگر نادر بود مؤید می‌شد. اما آقای خویی می‌فرمایند مؤلف جاهای دیگر هم این را استفاده کرده آنجا حسین تعبیر می‌شد.

جواب: جمله آقای خویی که می‌فرمایند جای دیگر شبیه به این دارد شاهد خلاف آن را هم آورده‌اند. جاهایی نجاشی جمله‌ای را آورده و ثقه به اخیر می‌خورد نه به اول. آن هم تکافؤ ادله است. دو تا را باید پیدا کرد. نجاشی هم روشی که ثقه گفته این را دارد. هم یکی دو جای دیگر هم دارد که کلام را که منصرف به سمت دیگری کرده توثیق مترتب و متوجه اخیر است. این هم شواهد دارد.

سؤال: شواهد دیگری هم دارد؟

جواب: نقل اجلاء از او گفته شده شاهد است. برخی گفته‌اند شصت هفتاد مورد دو سه تا از بزرگان از او نقل کرده‌اند آن هم خدشه شده به ده‌پانزده تا رسانده‌اند.

سؤال: آقای شبیری که نقل اجلاء را قبول دارند توثیق نمی‌کنند.

جواب: صغرویا خیلی این را نپذیرفتند. نقل اجلا هم آن‌طور نیست که اجلاء درجه یک آن هم کثیر نقل کرده باشند.

ازاین‌جهت است که گرچه باز هم ترجیحی در ذهنمان نسبت به اینکه توثیق حسین است وجود دارد. نظر آقای خویی را نمی‌توان رد کرد. با این عهد مالک اشتر هم درست می‌شود نقل اجلاء هم دارد. اما تردیدی باقی می‌ماند.

سؤال: آقای شبیری انسداد را قبول دارند. ظهور نسبی هم نتوانستند برای خودشان بسازند؟

جواب: خیر.

این کلام نجاشی کلام ابن عقده را هم ببینید.

1. [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج21، ص148، أبواب أبواب نكاح العبيد والاماء، باب44، ح7، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/21/148/%D8%A7%D9%84%D8%B3%D8%B1%D8%A9) [↑](#footnote-ref-1)